

توضیح

توضیح

که تو در این شب از ایشان بدینار و درم گرفته و ایشان دنیا را ترک کردند و آنچه را که بر تو سپیدان نیست آنچه که در دهر
 متابعان تو نیز محض نیست آنچه کرده و آنچه که تا من زنده ام علیه دوست میدارم و آنرا وسیله قرب خدا و رسول میدارم
 پس موی از آنکس دست خسته شده امر کرد تا او را با بزرگان بردند و در آنجا بجا رحمت از دی پوت جسته بن میره
 بن ابی وهب الخزومی القرضی در کتاب فتوح ابن عثم کوفی و کتاب استیعاب مذکور است که خواهر زاده امیره بود مادرش ام یاسین
 بنت ابطال و آنحضرت او را در اوایل خلافت خود با ماریت خراسان نشان فرمود که با آنجا رود و آنجا از ولایت خراسان
 فتح کند و این قطعه از شعر است که در بیان شرافت نسب خود گفته شعر آنرا من بجز خردم ان کنت سابقا و من هلا شیم
 ائتی لیتقیل فن ذالذی یأید علی یضالیم کنال علی ذری الندا و عقیل و در کتاب
 مختار کتبی مسطور است که روزی از روزهای حرب صفین عبیده بن یسعیان جده را گفت که اینمده لیربیا و بهادرها که در حرب
 ظاهر میشود از جانب خال تست جده در جواب گفت که اگر خال تو مانند خال من بود هر آنکه در خویش را فراموش نمید
 بن قیس السمدانی از بزرگان قبیله سمدان و فدائیان شاه سمرقند بود در کتاب فتوح ابن عثم کوفی مذکور است که سعید بن مسعود
 حرب جمل بر سواران امیره لشکر طراثر جده و سعید را میسر و سرور بود و در حرب صفین با عدیل بن یسعیل بن مدعا و خزاعی برخاست
 بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از ابیات دیوان حیاتین بیان خود ذکر فضایل قبایل سمدان و سغدیان در حرب
 صفین نموده چنانچه در مجلس دوم از این کتاب است که رافقه و ایضا ابن عثم کوفی گوید که عمرو بن حصین سکونی در حرب صفین از عقب
 علی درآمد و میخواست که آنحضرت را نیزه زند سعید بن قیس او را قتل آورد و این ابیات کجاست شعر الا ابلغ مغویه من صخر و
 و جم الغیب بکشفه الظنون یا انا لا نزال لکم عدوا طوال الذهر ما سمع الحنین القرآن و الناعی
 ابوحسین و یکنن که ینون و انا لا نهدی سوا و ذالک لشد الخط الهمین و موی چون بن بشید جمعی از قبایل مجیب و کنده و حم
 و جزام همراه امی الطایع حمیری کرد و گفت اخرج واقصد یحربک هذان خاصته و چون علی ایثار بدید فرمود یا سمدان
 لیک لبیک یا امیر المؤمنین قال علیکم بهذا الجمل فان مویته قد قصدت کربا خاصته و ذکر سعید بن قیس با مردم سمدان
 متوجه شده خضر اشکت و مادر بر امیر و در تباخت و چند بار از مادر از ایشان بنیادخت و آنرا تا نماز شام بیان ایشان
 چون نماز شام شد از یکدیگر جدا شد تا امیر المؤمنین آنجا بر آمد پس سینه داشت و قیس بن سعد و آنکرده را پیش خویشین بجا و شاز
 شام کرد و گفت ای آل سمدان شما را بجای جوشن خندانید و سپر و نیزه و کمانند پوسته شما مستطرفه امه و از شما حسابا که شام سعید
 تو را بر تپه چشم نیادست گیرند و در همه وقت همه کارا اعتماد بر شجاعت و مردانگی و خردمندی تو کرده ام و آنچه که اگر تقسیم شست
 بدست من باشد همیشه سمدان در خوشترین موضعی تره ترین جانی شمارا فرود آورم سعید بن قیس گفت ای امیر المؤمنین این کار برای
 خداست ای یکنیم و بدان بر تو فتی بنی بنیم از بار تعالی ثواب و پاداش آن هر چه تا شتر بخوابیم یافت مهرت که دشوار تر باشد ما را
 سینه های و بر جاک که دل تو خواهد ما را میفرست که مطیع تو ایم و از دل جان ترا دوست داریم امیر المؤمنین ایشان را شناسنا گفت و فتح
 خرم و سرور و مظهر و منصور و پادشاهی خود شدند بیع بن خنیم الثوری الکوفی در کتاب خلاصه مذکور است که او از زاده ثمانیه بن
 بوده و در کتاب کتبی مسطور است که شیخ اجل فضل شاذان قتی را از زاده ثمانیه پرسید که گفت چهارده نفر از ایشان بیع بن خنیم و هر یک
 جان او پس قریه و عامر بن عبید قیس بود که از زاده و اقیای اصحاب حضرت امیر المؤمنین بودند و دیگری ابوسلمه خولان و او فاجری بود
 صاحب موی بود و مردم را بر حرب حضرت امیره ترغیب میزد روزی آنحضرت گفت که صاحب و انصار را که بر عثمان خروج کرده بودند
 بدست داده که ایشان را بکشیم چون آنحضرت از آن با نفوذ گفت الان طالب القصر انما کان وضع فخا و مکیده یعنی الحال بر
 قوم بمقاتله علی بن ابطال است بر ما خوش آسان شد چه از این بابی و معلوم میشود که قتل عثمان بسبب دام جلد بود که او نهاده بود و یکی
 مسروق بن الاجع که قناعی موی بود در آنشای شحال با آن امر در صفه ببرد و قبر او بجای است دیگری حسن صبری بود و او بر طایفه
 هوا و هوسل ایشان همراهی نمود و از او سبب کسب ریاست نبوی بگردید و با خیال ریش قدریه و دیگری سود بن یزید در تاریخ ابن عثم کوفی
 مسطور است که آنرا زانی که از نوایب امیر المؤمنین است که در وقت غربت ایشام رسید بر بیع بن خنیم بود که از ولایت ری با جبار
 مرد مسلح کل نجیب است و آمد چون بلاست حضرت امیره رسید آنحضرت مرد را از بر قنجان جانب شام و جنگ کردن با موی خنیم

توضیح
 این ابیات در کتاب فتوح ابن عثم کوفی مذکور است
 و در کتاب استیعاب نیز آمده است
 و در کتاب مختار کتبی مسطور است
 و در کتاب خلاصه مذکور است
 و در کتاب کتبی مسطور است
 و در کتاب مختار کتبی مسطور است

عبدالمطلب

عبدالمطلب

قبر حضرت کما در دو خانه طوس نزدیک مشهد مقدس واقع است و از شغلات اندک یار شنیده شد که در وقتی که حضرت امام الامام
 ابن علی بن موسی الرضا علیه السلام در آنجا بودند و با هم سخن می گفتند و در آن وقت که حضرت امام الامام
 و شرفا اعین بن صبیح بن مایحه ایمنی بختیاری در کتابی که در آنجا بود که برادرزاده حضرت امام الامام
 فرزدق بود ملازمت حضرت امیر را داشت و در آن وقت که در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا بود
 جدا شد و از آنجا که در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا بود
 خود و پسرانش را که در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا بود
 بموجب فرموده حضرت امیر بجای شرفا ایمنی را که در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا بود
 و گویند مردی بنام محمد بن عبد الرحمن بن صرد توخنی رسید و از او پرسید که شرفا ایمنی را در آنجا بود
 جواب داد که آری و اگر نمی میگردم بختیاری را که در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا بود
 طراح بن عدی بن حاتم در قسم مقبولان از کتاب ابن داود مذکور است و او در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا بود
 و تاریخ ابن طلال که بنام شاه شجاع مبارزی نوشته مذکور است که چون حضرت امیر المومنین از آنجا بود
 با نیبارت نوشت که اما بعد فقد اتبع ما بضرک و ترک ما بنفعک و خالفک کتاب الله عز و جل و سنته
 و قد انتم الی ما فعلت بجواری رسول الله صلی الله علیه و آله و آتم المؤمنین عایشه و نعمت قواله لا یرد
 علی السلام سید و جواب نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله و ابن عبد المومنین علی بن ابی طالب
 الله و وصیه و ابی الحسین و قال علی بن ابی طالب و قال علی بن ابی طالب و قال علی بن ابی طالب
 به هو می محمد ساعدی بن ابی طالب من صدق و قوی من بدی كما جعله الله من في كفة و نصره من ربه ما
 استبذت بالله و باو بالاملام و بنات و محكمه نبيا و لا بالثب بديا في نبيك و اجتهد و لا تقصر
 فقد استحوذك الشيطان و استغرك الجهل و سيعلم الذين ظلموا انهم لم يكذبوا انما هو من عند الله و انما هو من عند الله
 و گفت این نامه را بموی بن ابی سفیان بر جواب بیاد و بر فرمود تا اجازه سرخ موی سفید شکم سیاه چشم تیز و باو داد تا بدان
 سوار شود و طراح مردی مردانه بود و بسیار خرد و کلام جوهری و لفظی و کلام فلان بکل و در جواب فلان بکل نامه را
 بر سر بست و گفت سماع و طاقه و جفا و کرامت و سوار شده و بیجیل تمام میراند تا بدمش سید اتفاقا در آن روز موی جیت تفرج و تشره در
 بستانی بود و ارکان دولت او مثل عمرو بن العاص و مروان بن حکم و شریح بن و ابوالاحور سلمی ابو هریره الدوسی با او بود
 نام هر کس بگوشه طوق میکردند تا نگاه نظر کردند از پشت دیوار باغ اعرابی را دیدند بلند قد بر شتری نشسته اند و پشت
 قاصد امیر المومنین علی است با هم گفتند او را آورند تا توقف کند و خطه با او فرج و سخریه و افوس کسیم عمرو بن العاص مشرف
 قد خبر جندک من السماء فقال نعم الله تبي في السماء و ملك الموت اهلها و اهلها الموت و انما استعدنا انما ينزل
 عليكم من الابل اهل العدا و الشقاير سیدند که از کجا میانی گفت اقبلن من خيبر و تقى فخره و ذى من ضحى كفته مشرك
 میروی و که را میخواهی گفت از هذا الذي لو ان الله عز و جل اخذ ما في السموات و الارض و ما بينهما من كل شيء
 که اما بعد فقد قد من خيبر على اعرابيه بديله لسان فصيح و قول بلع و معه كتاب فلا تكن غافلا ساهبا
 چون طراح دانست که آنها اصحاب موی اندا شتر خود را خوابانیده فرود آمد و با ایشان نشسته همزبانی میکرد و تا خبر موی رسید و آن
 بستان بسیاری رفت و پسر خود زید را امر کرد تا سر برود و بر پای کرد و در مجلس آراسته ساختند آنگاه عمرو بن العاص و توابع او طراح
 بر سر رده موی در آمدند چون طراح نظر کرد و دید که همه مردم ایشان جامهای سیاه پوشیده بودند و چنانکه شاعر بنی امیه بود و گفت
 ما ليعومر كما هم قزبانة لئلا تفتق السالك و چون نزدیک آمد و زید را دید که نشسته و بر بنی ضربی داشت و با او بلند و شریک
 داشت سخن میکرد طراح گفت من هذا البشوان المفقو الوايع الخلق و المظرب على الخرق و مرفقه امير و كفاي من كين
 زید است گفت لا اذ الله مراده و لا بلع مراده و چون طراح بر زید سلام کرد و جواب داد و گفت ان امير المؤمنين

بِسْمِ اللَّهِ طراح گفت حاجت من آنست که مرا پیش مویه حاضر سازی تا نامه که از خدمت امیرالمؤمنین آورده ام
 باورسانم بزیاد اورا بجلوس خاص مویه برود چون او فعل در پای داشت بعضی از ملازمان با او گفتند که فاطمه زهرا علیها السلام
 خود اتعاقی نموده گفت هذا الواد المقدر فاطمه زهرا علیها السلام نظر کرد و دید که مویه بر سر فرشته وارکان دولت در طرف
 او گرد آمده در کناره از بساط در برابر او بایستاد و گفت السلام علیک ایها الملک العاصی مویه گفت کجای ای عراب ما منعد
 آن فقیه علی بن ابی طالب گفت بکنانک ائتک عن المؤمنین من امرک علینا پس مویه گفت راستگوار ای عراب طراح
 گفت کتاب کرم مویه گفت پس ده طراح گفت ملا خوش میاید که پای خود را بر بساط تو نهیم گفت بوزیر من ده و اشارت نمود
 کرد گفت هیات فخر الامیر و خانان وزیر مویه گفت پس آنرا بدست پسر من ده و اشارت بریزد نمود طراح گفت ما فرحنا
 یا بلیس فکفت یا ولایه گفت پس بسلام منی طراح گفت شوخا ایشری من غیر حق و اعطی من غیر مستحق
 مویه گفت پس بچه طریق نامه را از تو بستانم طراح گفت طریقی آنست که تو از جای خود بر خیزی تا کسی نزد کجرات تو نماند
 از من گرفته شود چون مویه این سخن بشنید از جای خود بر جست و نامه را از روی غضب از او گرفت و بخواند و در زیر زانو خود
 نگاه گفت کف خلقت علی بن ابی طالب طراح گفت خلقتهم بحمد الله تعالی کالبدر الطالع حواله الخطاب کالتجود
 اذا امرهم ابعدوا الله اذا اظلمت عن شیء لم یحایر واعلیه وهو معهم فی بائس الامور و فی بحله بطل شجاع سبک
 ان لقی جیشا هنزه و از رسولان لقی جیشا هدمه و القاه و ان لقی قمرنا سکره و افناه و ان لقی عدوا
 فکله و اخزاه و کرم مویه گفت خلقت الخشنین کف خلقتهم بحمد الله شایقین تقین تقین عقیقین صغیر
 صغیر اوسین اوسین لیبین خطیبین سیدین سدیدین طاهرین عالمین عالمین بصلحان الذب و الاخر
 مویه گفت چه ضمیمه بوده تو ای عرابی طراح گفت لوبلغت باب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب قرابت القصا و البلاغ
 الفعلاء الظرفاء الجبلاء الادباء الایجاب و الاصفیاء لغرق فی بحر عمیق لا یتجوا من لجه لیس عرو عاصم مویه
 گفت این مرد عرابی بدوست اگر او را جایزه دهی در رضای او حاصل کنی تو اند بود که در حق تو سخن نیک گوید آنگاه عمرو عاصم
 با طراح گفت چه میکنی در آنکه امیر تو جایزه دهد آیا از او میکیری طراح گفت اذ بدقتی و وجه من جسد فکفت لا ان بد
 قبض بالیه من بدیه امر کرد که ده هزار در هم باو دهنه و بعد از آن با او گفت که میخواهی تا زیاده کنم طراح گفت زود فان الله ولی من
 زاد و ده هزار دیگر امر نمود و گفت میخواهی که باز زیاده کنم طراح گفت اجعلنا و ترافان الله سبحانه مویه فرمود تا سی هزار در هم
 از برای او بیاد درند چون طراح دید که تا خیری در آوردن آن میشود پسرش را فخر ساخته ساکت شد آنگاه سب روشت و گفت امویه
 که تو بر کسانیکه بر فرشت تو همان میشوند استنوا و اختلاف میکنی مویه گفت از من چه واقع شده که موجب این تواند بود گفت این
 نیست که برای من جایزه فرمودی که من آنرا می نهم و نه تو مویه گفت تا بزودی آن مال را آوردند و پیش طراح نهادند چون آن مال
 او در آمد ساکت شد و دیگر سخن نیک گفت عمرو عاصم با او گفت که چون می بینی جایزه امیرالمؤمنین را طراح گفت هذا مال السبلین
 من خیر انبیا العالمین لعدو جسد من عباد و الخیر انگاه مویه نفسی خود گفت اکتب جواب کتابه قوالله لقد اظلمت الدنيا
 علی هذا قریباً به طاقت فشی فم و کاغذ برداشت و بنموده مویه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم ربنا انزل علینا
 مویه ابن ابی سبیا الی علی بن ابی طالب الی ان عدد جوشی کالجو معاصیع الارض و لای التواریک و کالتحریر و الحقت
 کل حرول منقل حون طراح همضموز اینه بجهت سب خنده صحت گفت و الله یا مویه ان علیا کالتحریر اذ اطلعت
 خفت النجوم و قلله دیک هو الاشر بل لفظ الجیش غیبی بود و بختنامه صلیبه پس مویه در خشم شد و کاتب گفت مرغ
 عمرو عاصم با طراح گفت که این چه صحت است ای بدوی که میکذاری که جواب نامه تو نوشته شود بعد از آن شرط کرد که دیگر سخن
 نکوید تا هر چه مویه گوید کاتب بنویسد و چون نامه تمام شد بستد و بر شتر خود سوار شد و بر راه افتاد و چون طراح بیرون رفت مویه هم
 خود عتاب آغاز کرد و گفت اگر من جمیع اموال خود را یکی از شما دهم که عیش عشرت آنرا بنمرد از جانب صاحب خود پیغام گذارد و نیز از او
 که این عراب دنیا را بر من تنگ ساخت پس عمرو عاصم گفت که اگر ترا ایمونه آفریب و ترلت از حضرت پیغمبر بودی که علی بن ابی
 هست با آنکه تو بر حق مویه همچنانکه علی بر حست تا زیاده از آن عراب بر هم رسالت و خدمت بجای آوردیم فقال قرض الله

پس مویه

کتابت در کتب معتبره

کتابخانه
موسسه
تاریخ
۱۳۰۰

کتابخانه
موسسه
تاریخ
۱۳۰۰

این کتاب در کتابخانه
موسسه تاریخ
تاریخ
۱۳۰۰

و حدیث

تاریخ
۱۳۰۰

فان قطع شرابک الله لکل امة شدة علی بن کلام الایعزلی یعنی بکنند خدا تعالی و دان ترا و قطع کنده خدا
 پیروی ترا که این سخن تو دشوار تر است بر من از سخن آن اعرابی سعید بن جریب صفت علم و زهد و عبادت موصوف بوده
 و با طهارت کلمات و خوارق عادات معروف نزد جدت بن عباس صحاح حدیث و تحفیل علم تفسیر و قرأت نموده یا فنی و تاریخ
 خود آورده که امام کبیر شهید سعید صالح مفری فقه محدث مغیره سعید بن جریب که یکی از علمای تابعین بوده در شعبان سنه هجرت در سنین با بر
 حجاج شهید شد و در کتاب شیخ ابو عمرو کثی مسطور است که چون نظر حجاج بر آن سعید افتاد گفت توفی شقی بن کبیر سعید گفت
 ما در من آشناتر بود بنام من که مرا سعید بن جریب نام کردند پس حجاج بر کمان شستی که با او داشت از او پرسید که چه میگوئی در حق ابو عمرو
 و عمر آیا در بهشت باشند یا در نزع سعید گفت اگر در بهشت در آیم و نظر بر ساکنان و اندازم تو انچه دهنی که در آنجا گشت و اگر در نزع
 در آیم و اهل آنجا بر منم تو انچه دانستی که آنجا گشت آنجا حجاج گفت که در یکی و بدی خلفای را بر چه میگوئی سعید گفت من و کس ایشان
 نیستم حجاج گفت که امام را دوست تر داری سعید گفت آنرا که خدا تعالی از او راضی تر باشد حجاج گفت خدا تعالی از که امام سعید
 سعید گفت این را خدای دانا با شکار و نهان ایشان میداند حجاج گفت اینها را چون تجاہل که میکنی چه آنت که میخواهی که بدان
 فارسی نمی و اعتقاد مرا در حق هر یک از خلفا تصدیق کنی سعید گفت بلکه از جهت آنست که میخواهم که ترا که نب گنم و اطهار بطلان عقاید
 تو تا میم و ایضا در کتاب کثی مذکور است که سبب قتل حجاج او را آن بود که او بر طریقه شیعین مستقیم بود و اقداب حضرت امام زین العابدین
 پیغمبر و آنحضرت او را شامیکرد و یا فنی آورده که حجاج بعد از شهادت سعید زیاده از اجل روز زنده نبوده و در ایام مرض موت بار بار پیش
 میشد و باز بپوش میآید و در آن آشنای میگفت که چه میخواهد از من سعید بن جریب روایتی دیگر آنست که هر گاه که بخواب میرفت سعید را
 میدید که دامن او را گرفته میگفت ای شیخ خدا تعالی بجهت چه مرا کشتی عمر سعید چهل و نه سال بود و قبر او در واسط مشهور است اصمغ
 بن شامه ابجخلی المباشی الکوفی در کتاب خلاصه مذکور است که او از جمله خواص امیر المؤمنین بود و مشهور است و در کتاب کثی از ابی انبجور
 روایت کرده که او گفت از اصمغ پرسیدم که تشریفات حضرت امیر علیه السلام در میان شما تا کی است گفت محل اخص ما نسبت ما نیست
 که شمشیرهای خود را بر او مشرب نموده ایم و بر کس ایام تا میآید او را شمشیرهای خود نیز بنیم و ایضا روایت نموده که از اصمغ پرسیدند که چگونه
 حضرت امیر المؤمنین ترا و شباهه ترا شرط انجمن نام نهاده گفت بنا تا نگه با او شرط کرده بودیم که در راه او جاده که تا نظیر ما هم پاکشته
 شویم و او شرط کرده و ضامن شد که با او شمشیرهای خود را بر ما ریخته است و ما را به شمشیر رساند و محقق ماند که انجمن شکر را بگویند بنا بر آنکه در کتاب انجمن
 که آن مقدمه و قلب میزند و میرسد و سابقا باشد پس آنکه میگویند که فلان صاحب امیر از شرط انجمن است این معنی دارد که از جمله شکران است
 که بیان ایشان و آنحضرت شرط مذکور منعقد گردیده و چنان روایت کرده اند که جمعی که با آنحضرت شرط کرده اند شمشیر بر او برود
 و در روز حرب جمل بعد از آنکه بنی حنیفله که شارت با ترا ای سپیدی که تو پدر تو از جمله شرط انجمنید و حضرت پیغمبر را از نام
 تو پدر تو خبر داده و خدا تعالی شما را بر زبان مبارک پیغمبر خود شرط انجمن نام نهاده و در کتاب میزان همی که از جمله سنیان یا صبی است مسطور
 که علمای رجال اهل سنت اصمغ را شهید اند و بنا بر این حدیث او را متروک میدانند و از این حیث نقل کرده که صمغ مردی بود که تحت
 علی بن ابیطالب مغفون شده بود و طامات از او سر نیزد بنا بر این حدیث او را ترک کرده اند و با جمله شیخ اصمغ با اتفاق مخالفت
 ثابت است و آنچه این بیان از طامات ثابت کرده سخن ای پریشان است که ناشی از عداوت این بیت و شهید شایسته مسلم
 المباشی در کتاب تحفه الاخوان مسطور است که مسلم جوانی بود در شجاعت و مناعت بین الاقران مسلم در طریق لادری نهایت متین و محکم
 بود آورده اند که چون شاه ولایت ناه در روز حرب جمل قصر عزم بر قتل مبارک نمود یک مصحف مجید طلبید و بیست و هفتین تیر خوش گرفت
 و گفت کیست که این مصحف را از من بگیرد و اینجاست طغیانک را بمضمون آن دعوت نماید و باب ارشاد و نصیحت بر روی ایشان کشاید
 مسلم که در دست پیش برد که مصحف را بگیرد حضرت امیر المؤمنین فرمود مرا از پیشگاه غیب و بارگاه لاریب چنین معلوم شده که هر آن مرد مرد
 و فرزند آنکه در کتب این امر کرده دست او را به تیغ تیز قطع کند و بجای او در بهشت بدست چپ مصحف نگاه دارد و او را نیز بهمان دستوار
 جدا سازند بعد از آن تیر سرد سوار نکند مسلم از حضرت امیر چون این امر خطیر را شنید از بیم سروجان ترک کردن قرآن نموده گفت مرا
 طاقت و قوت ایستادگی و استطاعت و قدرت این کبر و دار نیست امیر المؤمنین کلام محبت انجام را که در اول بار فرموده بود باز تکرار نمود
 همان جوان مسلم نام باز از دست تو دست پیش برد و حضرت امیر همان کلام بهشت آثار را که در احوال بر تکرار کرده بود و جوان رسید

بود دیگر باز کار و کار خود جوان این نوبت از سر صدق و اخلاص تمام بعرض رسانید که لا اعلیٰ انک یا امیر المؤمنین صلوات
 الله علیک اقبل فی ذات الله بیح دردی و غمی و المی تو ای امیر مؤمنان مرصاد بیح دردی بنویس یا ای در مان مرصاد و آنچه
 فرمودی که بمن خواهد رسید در راه رضای خداوند جلیل بنیاد اندک و قلیل است انصاف مسلم بجنب صادق و محبت لایق مسلم صحرا
 بدست راست بگرفت چنانکه گفته اند فتح ابدان بهم چنگ در مصحف زنی در وی بصفت اصحاب جعل نهاده روان گشت و چون
 و چون نزدیک ایشان رسید گفت ای اصحاب جعل شماریدین مائة رحمت الی و نعم ما تقابلی بنحو انتم دعوت مرا بیدرید و راه صلاح
 پیش گیرید تا از اهل بستکاری و شایسته رحمت حضرت باری گردید طلوع از اینان متعرق مسلم شد و گفت دروغ میگوید و این را زانرا خرد
 و مگر سیر ابوطالب است و اشاره کرد یکی از لشکر خود تا میجمل مصحف را قطع بیدریغ متطوع ساخت بکسی که تی نموده مصحف را بدست
 حافظ گشت دست چپ نیز حکم راست گرفت مسلم بعد باز مانند حفاظ مصحف را دیدینه مضبوط و محفوظ ساخت و آخر الامر در جبهه
 یافت مسلم مادی سپید و پشت سیاه رخته و بخورد و دل آزرده که روی با آسمان آورده و این رجز خواندن گرفت شعر با رب
 ان منیلا انکم بحکم التنبیلا ذواتهم بنوا و کتاب الله لا یخشانم فخصبوا من دینهم انهم و ائمة واقفین و انهم
 تا سرهم بالبیعی لئن انهم فی کفهم للصفت انما اذ انهم بمصحفنا و سکه مولا هم بدعوا الی الله ذواتهم
 و سنه التزییل اذ هدینم فنادوہ قطعاً اذ انهم جابر بن یزید جعفی الکوفی در کتاب خلاصه آورده که
 حضرت امام جعفر صادق بر او رحمت میفرستاد و میفرمود که او نقلی که از ما میگردد راست و درست است و این جناب جابری گفته که جابری
 فی نفسه اما اکثر آنها که از او روایت کرده اند ضعیفند و در کتاب شیخ ابو عمر کتبی از جابری نقل نموده که گفت در ایام جوانی خدمت حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام بیدینه رفتم چون مجلس آنحضرت در آمد آنحضرت پرسیدند که تو چه کسی گفتی مردیم از کوفه رسیدند از کدام طایفه گفتیم
 که جعفی ام سوال نمودند که بچه کار آمده گفتیم بطلب علم آمده ام گفتند از که طلب میکنی گفتیم از شما گفتند پس بعد از این اگر کسی از تو پرسد که از
 کجائی بگو که از مدینه ام پس با آنحضرت گفتیم که پیش از سوال بیکر مسائل از زمین سخن که حضرت فرمودند سوال کنیم که آیا جایز است مراد و معنی
 آنحضرت فرمودند که گفتن آنچه ترا تعلیم نمودم دروغ نیست زیرا که هر که در شریعت از اهل انشراست تا از کجا بیرون رود و بعد از آن آنحضرت
 کتابی بمن دادند و فرمودند که تا منی امی باقی اند اگر چیزی از آن روایت کنی گفت من ابی من تو متعلق خواهد بود پس از آن کتاب دیگر بمن دادند
 و گفتند این را بگیر و مضمون آنرا بدان و هرگز بیکس روایت کنی و اگر خلاف آن کنی قتلک لعنی و لعنة آباء و ایضا روایت نموده که چون
 ولید علیه که از فراغ غیبی امی بود کشته شد جابری فرصت غنیمت شمرده و عمامه خنجر سرخ بر سر نهاده مسجد درآمد و مردم بر او جمع شدند و او
 شروع در نقل حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام نموده در هر حدیث که نقل میکرد میگفت حدیثی و حق لا و صیبا و قوارش علی الانبیا
 محمد علی صلوات الله علیهم پس جمعی از مردم که حاضر بودند چون آن جرات از او دیدند با یکدیگر میگفتند جابری دیوانه شده است و ایضا
 جابری نقل نموده که میگفت که هنگامی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت دارم که هرگز کسی از آن روایت نکرده ام و هرگز نخواهم کرد
 و نقل نموده که روزی جابری با آنحضرت گفت که بر من باری عظیم از اسرار احادیث خود بار نموده اید و فرموده اید که هرگز کسی از آن روایت
 نکند و گاه می بینم که آن اسرار در سینه من بگوش می آید و حالتی شبیه بخون مراد است میداد آنحضرت فرمودند که هرگاه ترا این حالت دست بچرا
 بیرون رود کوی بگویند خود را در آنگاه بگو حدیثی محمد بن حلی بکنا و صکنا و ایضا نقل نموده که چون هشام بن عبد الملک
 بر مسند امارت نشست جابری از او متوجه شد بشق دیوانگی زد و زور از خانه بیرون آمد و قوسه خنجر را بر سر و بطریق کو دکان برنی سوار
 شده بکوچای گفت درآمد و مردم آنرا حمل بر جنون او نموده خنجر دیوانگی بر او کشیدند تا آنکه بعد از چند روز نوشته هشام رسید که جابری را
 او فرستد حاکم کوفه چون از حال جابری سوال نمود مردم کوفه کو اهی اند که او دیوانه و خرف شده است و کیفیت دیوانگی او در هشام نوشته شد
 و هشام دیگر متعرق او شد جابری بعد از چند مدت که خاطر جمع نمود بهانهات اصلی رجوع فرمود و شیخ نجاشی گفته که جابری با ابو جعفر و او
 ملاقات نموده در سال یکصد و بیست و هشت از بیروت وفات یافت و در کتاب میزان نبی کور است که جابری بن یزید جعفی کوفی از علمای
 شیعه است و از این حدیث نقل کرده است که گفته که جابری جعفی صاحب دروغ بود و حدیث من ادرع از او در حدیث مذیده ام و گفته که شیخ ابو
 صدوق خوانده و میگوید که او را از او شناسم مژده و کوچ او را نه گفته و بعد از آنکه از شافعی برآورد نموده که سفیان بن عیینه میگوید که اگر
 تو در حق جابری سخن خواهی کرد من نیز در حق تو سخن ابرم کرده و از جعفی بیکر از اصحاب حدیث علمای جابری نقل کرده و علت آن سخن ایشان چنانچه از سابقان

جابر بن یزید

در آنجا

و...

و...

و...

او مفهومی میشود آنت که او دیده بود و دست بعضی از صحابه میزد همیشه التماس کنونی از اخبار اصحاب حضرت امیرالمؤمنین بود و...

حلی او را در کتاب خلاصه در سلک معبودین ذکر نموده و در کتاب کشفی مذکور است که چشم از خانوان کثیر لعددا که ایشان از بیت انوار...

و یکی شیدا امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و روایت کرده که حضرت امیر با او گفتند که ای میثم چه خواهی کرد در هرگاه تکلیف کند ترا عبید بنه...

پسر زیاد با کما اظهار بیزار می از من کنی گفت و آنکه نخواهم کرد آنحضرت فرمودند که اگر کنی ترا بر او خواهند کشید میثم گفت صبر خواهم کرد...

اینمقدار خذاب در راه خدا ایتعالی بسیار نیست پس آنحضرت فرمودند که اگر چنین کنی با من در بطن من خواهی بود بعد از آن چشم اولاد و...

خود را خبر میداد که این زیاد را در خانه عمرو بن حریث بردار خواهی کشید و در روز چهارم از دو سوراخ منی من خون خواهد آمد و در...

خانه عمرو بن حریث درخت خرمائی بود که میثم را کاهسی گذار بر آن میافا چون آن درخت میرسد دست خود را بر آن میاید بگفت...

ای درخت نشو و نما نیافا الا از برای من و من نشو و نما نیافا ام الا از برای تو و هرگاه در خانه عمرو بن حریث میکشدت میگفت ای عمرو...

اگر من همسایه تو شوم با من نیکو بجا می کنی و عمرو و کان میرد که مگر خواهد که در همسایگی او خانه بهم رساند لاجرم در جواب او میگفت تا کنی...

اینجا میگرددی و آخر چون میثم رهش این زیاد آورده اند از او پرسید که تو میثمی گفت آری گفت خبر کن از آن چه ترا بگفت ابو ترابرا...

می شناسم گفت علی بن ابیطالب گفت اگر ترابرا بگویم با من چه خواهی کرد گفت ترا خواهم کشت میثم گفت مرا خبر داده بودی مولا من که تو...

مرا صلب خواهی کرد در پیش خانه عمرو بن حریث در روز چهارم خون از بینی من روان خواهد شد آنگاه این زیاد گفت تا او را بهما بجا...

صلب کردند و میثم وقتی که بردار بود و هنوز زنده بود مرد میرد که در حوالی او جمع میشدند احادیث بر زبان میخواندند و از هر کوه سخنان نیز...

میراند چون انجیر بسیار زیاد رسید بجامی خاص تر قیاده فرستاد که بر سر او کردند تا سخن گوید و از ابو خالد تعاریف کرده که گفت...

روز جمعه با میثم در روز وفات کجاشی نشسته بودیم که ناگاه بادی تند وزید پس میثم از کشتی بیرون آمد و بعد از اسمان نظر مخصوصی آن بود...

با بل کشتی گفت کشتی را بینه یکدین بادی بغایت تند خواهد بود و علامت آنست که مویام در زمره باشد و آخر صدق خبر او ظاهر...

شده و چنانچه آینه رسولی از جانب شام آمد و خبر آورد که مویام بر چون از او پرسیدیم که در کدام روز گفت در روز جمعه گذشته و این...

از جمله کرامات میثم متوان است جمیعت بن مطهر الا سکه این او داور از ازا کار تا بعین شمرده و در روضه اشهد او مسطور است...

که جیب کرد با کمال جمال بود در روز واقعه که بلا که من سال بود قرآن مجید تمام حفظ داشت بر شب نغم کلام الله کردی بعد از نماز خضرت تا...

دیدن صبح قرآن تمام کردی بخدمت حضرت رسالت مشرف گشته و از ایشان احادیث شنوده و ملازمت مرافقی علی تمام نماز مغز...

و مگر نموده و در کتاب کشفی مذکور است که جیب از آن بفتاد که چون که حضرت امام حسن با یاری نمودند پیش صد نمه کوهسائی من شدند و کوهسائی...

نیزه را بسینه استقبال کردند و ضربت های شمشیر را بوجه مواجه نمودند و با وجود آنکه احد اهل بیت ایشان را مان میدادند و با لبا بر زبان...

عرضه میکردند ایشان از موافقت آنها با نمودند و گفتند که نزد حضرت پیغمبر چه خبر میباشید پیش آن مرد که امام حسین گشته شود ما او را نصرت...

نکرده باشیم پس از آنحضرت مفارقت نمودند تا در قدم او بدرجه شهادت رسیدند اینها روایت نموده که جیب در ایامی که در حجازی...

بعد کوه کرب و بلا گرفتار بود و در راه با یکی از یاران خود مزاج میگرد بر برین تخیله آمد که یکی از قرآویکی از عباد الله ایتالیجین بود با او گفت...

ای برادر ما روزنه روز خندیدن مزاج کردنت جیب گفت پس کدام روز من را و از ترس روز خوشحالی از این روز تو اند بود که در...

بارک حضرت امام حسین این اشتیاق مجاهده میکنم تا شهید شویم و در بهشت جبر برشت با حور لعین و نعمت و هم خوشی میکنم خاک...

قدم دست شدم نیست کسی آنغیش که امروز ما در قدم او است الحارث بن عبدالله الا عور الله در اینج یا فاضی مذکور است...

که حارث صاحب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و بجهت عبدالله بن مسعود رسیده بود و فقیه بود و حدیث او در سنن ابوداؤد...

و در کتاب میزان بی مسطور است که حارث از کبار اهلنا تا بعین بوده از این جنان نقل نموده که حارث غالی بود در شیخ و از ابوبکر بن ابی...

داود که از علمای اهل سنت است نقل کرده که او میگفت که حارث عور الله نام او فرض نام من حسب نام بوده و علم خرافین از حضرت...

امیرت اخذ نموده دنتائی با او گفتند در رجال حدیث میکند حدیث حارث در سنن ابوعبد که نموده و احتجاج بان کرده و تعویبت ام...

حارث کرده و در کتاب شیخ ابوعمر کثی مسطور است که حارث شبی بخدمت حضرت امیرت رفت آنحضرت پرسیدند که چه خبر برادر این شب...

نزد من آمده حارث گفت که دانسته که دوستی که مرا باست مرپش تو آورده آنگاه آنحضرت فرمودند که بدان که حارث که نمیزد...

انگسی که مرا دوست دارد الا آنکه در وقت جان دادن مرا بپند و بیدین من امیدوار رحمت الهی گردد و همچنین میگرد کسی که مرا دشمنی دارد...

وهو قاض على حبيبه في محرابه بتلك تملك تملك التلهم وبتلك بكاء الوالد المحزن وهو يقول في بكائه يا دنيا اني قد مررت
 ام لي فتوقه ههنا ههنا لا خان حيك غم غم غم قد طلقك ثلاثا لا رجعتك فيك حبك حبي وخطر في غير
 وعزل قصير اه من قلة الزاد وبغدا تغير ووخسه الطير قال فاهلك موع معوية على حبيته وهو فيها
 بكمه ولسن الفوج جبايا بكاء فقال معوية رحم الله بالحسن لقد كان كذلك فكيف كان جرحت عليه باضرا
 جرح من ذبح والعدا في حبه فما تشكن حراتها ولا ترفد معها معوية كفت لكن اصحابه لو سئلوا عنه بعد موتها لاجروا
 صاحب كامل كفته كما يخافون ان يرايها ابو سعيد جيان كيكى از شا بهر علمي اهل سنت است انتخاب نموده ام وانه العادي
 قسبر غلام امير المؤمنين در كتاب كس مسطور است كه از قبر رسيدند كه تو مولد و غلام تسي در جواب كفت انا مولد
 من ضرب بسيفين و طعن برمحين و صلت القيلين و بايع البعثين و هاجر الجرحين و لم تكفر بالله طرفة عين
 انا مولد صاحب المؤمنين و نور المجاهدين و واثق التبين و خير الوصيين و اكبر السليين و يعسوب المؤمنين
 و دين البكائين و دين العائدين و سير الماضين و ضوا القائين و افضل القائين و رسول رب العالمين
 و اول المؤمنين من اهل البيت المؤتمنين و اول المؤمنين و المؤمنون بكامل الوهن و المؤمنون في السموات اجعين
 سيد السليين و السابقين قاتل التاكين و الفاسقين و النجاسين عن حر السليين و مجاهدين اعداء الناصيين
 و مظلومين التيران الموقدين و اقر من منته من قهرش اجعين و اول من اجاب استجاب الله امير المؤمنين و وصي
 نبي العالمين و امين على الخلق و خليفة من بعث اليهم اجعين سيد الشريكين و سهم من مرى الله على
 المنايعين و لسان كلية العائدين و ناصر دين الله و ولي الله و لسان كلمة الله و ناصر دينه ارضيه و عبيته
 عليه و كفته بنه و ابا و اهل الابار رخصه عند العلي الجبار مع مظهر سعي حتى باذن جبري هام صابير
 صوم مهادي مقدم فاطم الاصلاب مغرقا لخراب غالي الرقاب اربطهم عانا و اثبتهم جناا
 و اشدهم شكمة باذل باسكل صديده هزير خرفام حازم عرام و حصيف خطيف نجاج كزور
 الاصل شريف الفضيل فاضل القبلة نقي المشيرة نكي الكتابة مؤدى الامانة
 من بجا ما شيم و ابن عم النبي صلى الله عليه و آله و سلم الایام الهادي المهدي الرشي
 مجانب الفساد الاشم الحاشيم البطل الجمائم و اللب المزاحيم بدني مكي
 روحاني شغاف من الجبل شوا همتها و من ذى العصاب رؤسها و من العرب
 سديها و من الوغائسها البطل الهمام و اللب الميغام و البند القام
 محك المؤمنين و وارث المشركين و ابوالتيبين الحسين والحسين
 و الله امير المؤمنين حقا حقا على من اطلب عليه من
 الصلوات الزكيات والبركات الشريفة ايضا در كتاب كس مسطور است كه چون قبر را نزد حجاج بن يوسف
 آوردند از او پرسید كه كه حضرت از دستهای علی بن ابیطالب توجع بود كفت اب منوی در امر حاضر میا ختم كفت در وقتی
 كه از وضو فارغ میشد بگفت تبركتم این آیه را تلاوت میفرمود كه فلكنا فلو انما ذكرنا به ففنا عليهم ابواب كل باب
 حتى اذا فرغوا انما اتوا اخذناهم بنقمة فاذا هم مسلمون قطع ذاب القوا الذليل و كذا الله و العايس حجاج كفت كان
 من است كه این آیه را در شان تاویل میكرد و ما را از جمله این ظالمان میدانست تبركتم بی چنین است پس حجاج كفت چون آیه
 بود حال تو اگر بفرمایم تا كردنت را بزند قبر كفت نگاه من از جمله سعادت من میشود و تو در غرب اشفا و من خرابی شد پس حجاج خرم
 تا كردن او را زود و بد بجه شهادت رسید علیه الله بن ابراهیم شمره از حال او و برادرش در ضمن حال پدایشان بر ابراهیم بن ابراهیم
 صحا كفت و در كتاب نرسد شیخ اجل ابو جعفر طوسی طیت الله مشهده مذکور است كه بعد از كتاب حضرت امیر المؤمنین بود و در
 بیان قضای آنحضرت كتاب ترتیب داده و همچنین افرانك بیت در ترتیب آنكه از صحابه یا آنحضرت در عرب حمل و صغیر و ضرر
 حاضر بود صفی بن ذیل بن او كفته كه او از خواص حضرت است و ظاهر است كه با جبر بن شد كندی و غیره بفرموده معویه

نقل هذا

نقل هذا

نقل هذا

نقل هذا

نقل هذا

نقل هذا

نقل هذا

ابو جهم غفان کلانی
ابو جهم غفان کلانی
ابو جهم غفان کلانی
ابو جهم غفان کلانی

صاحب حضرت امیر المومنین بود و در سال او بجانب امیر الفاسقین مویه بن نوذر المهدی مولی عثمان بن عفان بن داود گفته که او
پسندیده بود و در حضور محمد بن ابی بکر با حضرت امیرت بیعت بر داشت از اعدای سابقین و لاحقین او نمود عثمان بن عفان
از او بیان حضرت امیرت است و آنحضرت در روز حرب جمل فرمودند که هر که از مخالفان بجاته عثمان پناه برد این باشد عثمان بن
عثمان از بنی زریق بود بزرگمرد و راغب و بنو زریق جاثلی از انصار بودند و اکثر ایشان در مدینه اند عثمان عامل حضرت امیرت بود
و عثمان بود نمیکند الصلحی بن داود گفته که از خواص حضرت امیرت بود ابو جهم بن عبدی از اصحاب حضرت امیرت بود و در حرب جمل
شرعاً رقیق را قطع نمود ابو جهم شایخ مجید و داود و شین مجید در کتاب بن داود مسطور است که حضرت امیرت در روزی که از کوفه متوجه مدینه
شدند رایت خود را با او دادند و رایت مهاجرین را بنوح بن حارث بن عمرو مخرومی و رایت انصار را بقرنیه بن کعب دادند و رایت
لبانه بعبده بن بکر دادند و رایت ذیل البصر بن عمرو بن ذری و رایت همه از ابرقاعه بن ابی رفاعه بحداد و او بر مقدم لشکر ابو بله
بن عمرو بود ابو جهم بجا آمد و یا دشمنان من تحت طارق بن شهاب التمیمی اهل کوفه و خواص آن زمان سده علیه رضوی بود
ابو زید مولی عمرو بن حرب بود و در جمیع حروب حضرت امیرت طریق مجاهد میبود ابو سعید عقیق بن صیرم بعد از آن قاف از خواص حضرت
امیر المومنین بود ابو اسحاق البجلی اول کسی است از اصحاب حضرت امیر المومنین که در حرب صفین بدرجه شهادت رسید ابو شمر بن ابرهه
اصحاب امیری از اهل شام بود و جمعی از اقطاعیه با او همراه بودند در حرب صفین از اهل بی بی جدا شده با هم را مان خود بخدمت حضرت امیر
المومنین آمد ابو طیبیان بطبرستان و با هم رفیق و یا دشمنان تحت از خواص حضرت امیر المومنین بود ابو قرقه القاضی لکندی از او بیان حضرت
امیر المومنین علیه السلام بود ابو جهم الاصحاح از او بیان آنحضرت بود ابو عمرو الفارسی نام او زادن بر او ذوالجهمین از خواص حضرت امیرت
بود ابو جهم حکیم بن سعد بن جهمی بود و معنی شرطه تخمیر بود و معنی شرطه تخمیر سابقاً مذکور شد ابو اسحاق ظالم بن عمرو الدیمی البصری در تاریخ مانی
مسطور است که او از سادات تابعین اعیان ایشان بود و صاحب حضرت امیر المومنین بود و با او در حرب صفین همراه بود و از اهل
رجال را می عقل بود و اول کسی است که علم خود را بارشاد و امام امیرت مدین فرمود قال جلال الدین الشیوطی فی طبقات
النخاعه هو اول من اتس التحو علی ما ذکرناه فی مقدمات الطبقات الکبری و ذکرنا فیہ اخلاصه فی اول من
وضع فی سبیه قلبه رجع و وقع فی اسیر و نسبه خلاف کثیر ذکرنا فی کتابنا الطبقات و کان من سادات التابعین
و من اکیل رجال قبا و آتشدم معقلاً شیخاً شاعراً سریع الجواب یقینه حدیثه رکن علی و ابن عباس
و له قد و غیره و عنه ابنه و یحیی بن عمرو صحب علی بن ابراهیم طالب و شهید معه صفین و قد مر
علی معویه قال کرمه و اعظم جابرین و ذل قضاء البصره و هو اول من نطق المصاحف قال الجاحظ ابو
الاسود معذنه النابغین و الفقیه و الشعراء و الامراء و الدهماء و النخاعه و الحاضری الخواری
و الشیعه و الخلفاء قتیح و یحیی بن الجهمه بالطالعون زعمری در کتاب بیع الابرار آورده که مویه بنیه بر ابو الاسود کرد
که از جمله صلوات بود چون دختر او را نظر بر آن افتاد پرسید که این هدیه از جانب کس است ابو الاسود گفت بعتت لک معویه محمد
تجدعوننا هن دیننا یعنی مویه آنرا فرستاده و میخواهد که ما را فریب داده از دین برگرداند پس دختر بدیده نیندودت گفت
شعراً بالشهد المرعفر با بن حرب بنیع علیک احسبنا و ما ذل الله کف کف کون لهذا و مولانا امیر المومنین
سید اجل مقتدر رضی علم الله در کتاب غرر الفوائد و در اطلاق گفته که ابو الاسود حاضر جواب شیرین کلام نادره کوی بود تا آنکه شی
در غایت تعجب و حیرت او گفته قال الله ابو الاسود ما کان اعطاه الله خیراً من خیر ما کان اعطاه الله کلام او آنست که چون در مرض
نخید با مویه ملاقات نمود مویه از او پرسید که شنیده ام که ترا بخدمت حکومت عرب صفتین مکتور ساخته بودند گفت ای مویه گفت که
ترا حکم میکردند چه کار میکردی گفت مزارکس از مهاجرین و اولاد ایشان بنهر اکس از انصار و اولاد ایشان ترا جمع میکردم آنگاه با ایشان
که ای مویه حاضران با مردی از مهاجرین حقت بخلاف رسول یا مویه از اطلاق که در حال کفر امیر مسلمانان شده بود و او را سر دادند
پس مویه طعون او را لعن کرد و گفت ای مویه که شتر ترا از من کفایت کرد و نقل است که ابو الاسود بنابر اطلاق که بخدمت شاه ویلا داشت
التاس نمود که در حکومت موانع باشد و در وقت تعیین حکم گفت که راضی نشوی با مویه اشعری که من در امتحان نموده ام و از مویه است
او را دو شبیده ام و ده شبیده ام که نمی نذر دبا آنکه از انصیان من است اگر مویه مرا حکم سازد که هر عقده را که حکم بجهت من عمل سازد من کمتر

با حضرت

از آن عقد پیش ایشان باورم و اگر سبب آنکه صافی نیست قبول حکم بودن من بخند مرثانی اشین ابوموسی ساز تا خط حال او بماند
ولیکن مخالفان همچنانکه حکومت این عباس را ضعیف ندیدند بشارت ابوالاسود نیز را ضعیف نگردیدند و در کتاب عزیر تفسیر شرح اهل
ابوالفتح را زنی مسطور است که ابوالاسود در بنی قریظ فرود آمد و چون او شیمی بود و ایشان ناصیا مجرب بودند در شب شک بر او
میانداختند چون روز شد ابوالاسود بشارت ملامت کرد گفتند ما زینان ان الله ما کما کما بر تو شک نیندختیم خدا نخواست ابوالاسود
گفت لا تظنوا علی الله قلوبا ان الله دما لای اخطا یعنی دروغ بر خدا منهد که اگر خدای بر شک انداختی کما نکردی آنجا و او را
گفتند تا چند از علی جوابی گفتند او در حال بیت بسیار کردی در جواب ایشان گفت بقول الازد لوان بنی قریظ طوال
الله لا یسوی علیا احب محمدا حبا شیدا و عباسا و حمزة و الوصیبا هوی اعطته منه استذارت
و حی الایم لم یعدک سوبا اجتمعت کتب الله حق اجمع اذ ابغیث علی هویا فان بک جهنم نشدا اینه فایک
مخبطان ان کان حبا او گفتند شک آوردی گفت پس خدای در شک باشد آنجا که میگوید انا و انا که اعلی هدی
او در متلای بنین یعنی گاه هست که ترویج جبهه ایها م بر بنی طاب باشد نه از شک که متحمل حاصل باشد و ایضا در کتاب عزیر مسطور
که ابوالاسود روزی بنی قریظ را گفت که در میان هر پنج طایفه نیست که طول تعالی ایشان مرا خوشتر آید از طول بقا شما گفتند چرا
گفت سبب آنکه آنچه شما را کتاب میکند میدانم که محض ضلالت و خطا از آن جناب منبایم و هر کاریر که شما اجتناب میکنید منم
که عین شد و صوابت از کتاب آن منبایم و ایضا در عزیر مسطور است که عبدالله بن بنی ابوالاسود را گفت که اگر تو کسین را میبود در بعضی
امور بتو استعانت می نمودم ابوالاسود گفت که اگر مرا از برای شتی گیری میخواهی از من بی آید و اگر خلق را می میخواهی الحال ایند و تو
در من شیتر است از آنچه پیشتر بود و ایضا روزی در کهنه استند که تو ظرف علم و دعا و علمای با عیب تو نیست که ممکن گفت بنظر ظرف
است که ممکن باشد و هر مایمی که در او در نزد نگاه دارد و هر ظرف که چیزی از آن شرح میکند معیوبت و ستم علیه اعراضی بود
فقال ابد الایم لایم عقوله فقال اما دن لی بالکروالی قال و ناک اوسع علیه قال فقل عندک شی شی
قال نعم قال اطمعنی قال عیالی احق منک قال ما دار بالام منک قال فلیت نقتک و مثاله و جعل شینا
فمنعه قال ما اصبت حایما قال بلی قد اصبت من حیث لا تدری و لکن خاتم الذی بقول شعر
اما و عی اما مانع قبیح
که زیاد بن ابیه ابوالاسود را از کیفیت دوستی او با حضرت امیر المومنین پرسید و جواب گفت که دوستی علی بن ابیطالب غنا و خطا
زیاده میکرد و اندر همچنانکه دوستی مویه و دل تو لیکن من در دوستی علی اختر ترا میخواهم و تو در دوستی مویه دنیا و زینت از اینخواهی
و مثل من و مثل تو مضمون شعر عمرو بن معدیکرب شعر خلیلان فخلیفت شائنا از بدل الغلی و طوی التکمن احب
دما و یینه مالک و راق المعلق لیاض اللین مراد او از خلیل صاحب خود است که معنی نام داشته خاک و در صرع
رابع تصحیح بان نموده و صاحب کشف کتاب سبع الابرار ایند بیت را از ابوالاسود نقل نموده شعر هفتاد و پنج بیت است
جز بیک فذبح ملامک او ذم من لکن یجالیهم منمتی کما قلب غیر فای لادیه من لکن بر شند و مراد از ملامت
کنده است یعنی ملامت کنده من در دوستی آل محمد شک در دهن است خواه ترک ملامت خود کنی و خواه آنرا زیاده کنی و مضمون
بیت شانی آنست که شاعر فارسی گفته شعر هرگز است با علی کینه در سخن حاجت درازی نیست نیست در دستش استین
دامن بادش غازی نیست ابان بن تغلب بن یزید بن عابد البکری بگری سب او بگری علی بن ابی طالب میشود و او فارسی عالم
بوجه قرانت و دلائل آن بود و قرانی طلیحه دارد که نزد قرآ مشهور است و در علم تفسیر و حدیث و فقه و لغت و نحو امام اهل زمان خود
بود و در کتاب ابن اودن مذکور است که اوسی هزار حدیث از حضرت امام جعفر صادق نقل کرده است و او تصانیف بسیار است مانند تفسیر
غریب القرآن و کتاب فضایل و کتاب حال صفتی مانند آن و در کتاب حنبی ملامت مسطور است که ابان در میان اصحاب شافعی است و در حدیث
و عظیم المتر که بخدمت حضرت امام زین العابدین امام محمد باقر دام جعفر صادق علیه السلام رسیده و بالتفات خاطر عاظر ایشان مشرف
گردیده که حضرت امام محمد باقر با او گفته اند که در مسجد مدینه نشین و فتوی هم در میان آنرا که دولت میدارم که در میان شیعه من ترا پسند
و روایتی دیگر آنست که من ظاهر کن با اهل مدینه که دوست میدارم که مانند تو کسی از ذواته در حال من باشد ابان در حقیقت حضرت امام

در این کتاب

مندی

مرتباً لکن

خراسان بودند و همچنین سادات علویه مرعشیه شوشتر که از قدم الامام بر طبق اسلاف خود از سادات اول مازندران غلام باغ
امیرالمومنین حیدره و غیرت اقزای سلطان و بودز بوده اند و با آنکه بروی که مذکور شد در سایر ازمنه و دیور شسته تشیع چون نوز
از سابق طور عیاقه و چراغ این فرقه رفیعہ بحرک بریاج حوادث و فتن خفاه و لطفا نیافه ملا سعد تعازی در شرح معاصرت
مذهب رکیح کذب دانسته و از روی مکاره و خادچین در هم بافته که آحاد شیعه مرتبه تو اتر را نیافه اند بریدون لطیفه انورانه
ما فواهم و انتم نوره و لو کره الکافرون محاسبیسم در ذکر بعضی از اکابر مکتب و انفاضل مفسرین و محدثین و حافظان شریف
ضما و مجتهدین و اعیان قرآن و نحاة و لغویین از تبع تابعین رضی الله عنهم اجمعین ابو خالد الکاتبی بکثرت اشعار داشت و نام او بکثرت
و بعضی گفته اند نام او در ان بود و از اصحاب حضرت امام همام علی زین العابدین است در ابتدا احوال کیسانی مذمت قابل مبالغت
محمد بن حقیقه رضی الله عنه بود روزی شبی در امامت او بخاطرش قناد از دیو تفریح و نیاز با او گفت که مرا صدمت محبت ملاذمت
خانان هست بنا بر این سؤالی میکنم از تو بجهت حضرت رسول صدمت حضرت امیرالمومنین که مرا خبر دهی از آنکه بعد از حسین صلوات الله
که طاعت تو بر امام فرض است پس محمد گفت ای ابو خالد چون مرا سوگند عظیم دادی تو میگویم که امام مقرر شد بر من و تو و جمیع علمای
بن حسین است پس ابو خالد متوجه قبه علیه حضرت امام زین العابدین شد و چون بان آستان ملک باستان رسید از آن خول علیه
رضعت یافته باخواجه تاشان سعادت و اقبال مجلس آنحضرت درآمد آنحضرت فرمودند که مرتباً ما کنکر ما کنکر لئلا یزایرنا
بذلک فینا چون ابو خالد نام اصلی خود را که بر غیر پدر و مادر او متخی بود از زبان آنحضرت استماع نمود همبناجی سیده شکر افاد و در آن سجده
گفت الحمد لله الله که نیستی حتی حرکت ایماحی یعنی سپاس مر خدا را که مرا نمیزاند تا امام خود در شناختن آنحضرت باو گفت که چون
امام خود را شناختی گفت ای آن شاختم که بنامی خواندمی مرا که پدر و مادر نام کرده بودند و خیر از من ایشان بگریه اطلاع نمود و دیگر آنکه علی
در خدمت محمد حقیقه بودم و در امامت او شک داشتم تا آنکه روزی در خاطر مافاد که او را بجهت رسول امیرالمومنین سوگند داد و چون
حال از او نمودم و او مرا بخدمت تو ارشاد نمود و گفت دست امامی که فرض ساخته خد تعالی بر من و تو و جمیع نام طاعت او را پس نیند و مقدمه
دانستم که تویی امامی که خد تعالی فرض ساخته طاعت ترا بر من و بر هر که مسلمان باشد و در کتاب کشتی در ذکر کجی بن امام الطول مذکور است که تاج
یوسف گفته جمعی از شیعیان را که از آنجمله ابو خالد بود طلبید و بعضی را بدست آورد و کشت ابو خالد که رنجیده بگریه رفت و در آنجا پنهان شد و
همچنین در آن کتاب مسطور است که ابو خالد بعد از آنکه روزگاری در ملازمت حضرت امام گذرانید که بدیاری خود را بخدمت نماید و حضرت امام
تجویر نمود آنگاه او عرض کرد که شوق من بواسطه مادر پیرفالشه التماس کردم که رضعت من فرمایند چون عرض آنحضرت از رضعت تالی
ابی خالد آن بود که توفیق نماید با خرجی راه باو عنایت نمایند و در این مرتبه که مبالغه بسیار نمود آنحضرت فرمودند که صبر کن ای ابو خالد
فرد امر وی از اهل شام میاید که صاحب قدر و مال باشد و دختر بی سوره دارد که او را از دیو آفت رسیده و معالجه میطلبند که او را علاج
نماید چون میاید تو نزد او رو و بگو که من علاج دختر تو میکنم بشرط آنکه چون شفا یابد خون سببا او را که ده هزار درهم است بمن بدهد چون شرط
میان من و تو و ایشان منعقد شد نزد من بیات را چیزی نطلبم تا که سبب شفا یابد بر دست تو شود روز دیگر بجهت اخبار آنحضرت آنرا که
از بزرگان و ممتولان اهل شام بود در آمد و از هر کس طلب طلبی میکرد که علاج کند خد تعالی ابو خالد پیش رفت و گفت که من علاج دیکر بشرط
ده هزار درهم بمن بدهد و اگر شما بآن وفا کنید بشرط میکنم که هرگز آن عرض نمودم و چون آن شرط در میان نهاد یافت بخدمت حضرت
امام آمد و او را از آن خبر داد آنحضرت گفت که میدم که با تو خد را خواهند کرد و بشرط خود و فایده نمودن اما احوال برود و کوشش بجهت خد
بگیر و بگو که ای خد میفماید ترا علی بن حسین که بیرون رود از این خد و دیگر باز بگردد ابو خالد رفت و آنکجا در کوشش خد گرفت و در احوال
خدیت دور شد و دختر بهوش آمد ابو خالد طلب شرط نمود و ایشان وفا با شرط نمودند و او بکسب شده و از پیش ایشان بخدمت حضرت امام
آمد چون آنحضرت او را دیدند فرمودند که ترا بکسب مسکن ظاهر اچنانکه من گفته بودم آنکس با تو خد نموده اما خاطر خوش دار که ایشان باز تو را بخواهند
با ایشان بگو علاج میکنم تا مالی باک با من شرط کرده اند نزد علی بن حسین بنمید آخر چنانکه آنحضرت خبر داده بود باز عرض نمود و در جواب
با ابو خالد نمودند و راضی شدند که آنرا از خدمت امام بکنند و چون چنین کردند ابو خالد بفرموده آنحضرت نزد خد رفت و باز در کوشش
او گفت که یا خد بقول لک علی بن الحسن اخرج عذرت الباریة ولا تعیرننا الا بسبیل خیر فانک ان عذرت اخرجت بنا و
الموقد التي تطلع علی الا فنتی پس آنحضرت بیرون رفت و دیگر نمود و آنحضرت مثال مذکور را با ابو خالد داد و نماند تا خد را خود کرد

ابو جعفر

و بعد از خود بازگشت ابو جعفر الثمالی نام او ثابت بن دینار است و کتبت ابو بصیر است و در کتاب خلاصه مذکور است
 که او نوزاد یاران امام علی زین العابدین است امام جعفر باقر و امام جعفر صادق است علیهم السلام و اختلاف واقع است در آنچه او را کتبت امام جعفر
 علیه السلام کرده شیخ ابو جعفر کتبی گفته که بخط ابی عبد الله محمد بن یحیی شاذان دیدم که نوشته بود که شنیدم از فضل بن شاذان و او گفت که شنیدم
 از ثقه و آن ثقه گفت که شنیدم از حضرت امام رضا که میفرمود ابو جعفر در زمان خود مانند سلمان است در زمان خود زیرا که خدمت جبرائیل را
 نمود علی بن یحیی و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر را در بعضی از زمان خود محمد ثمالی است نیز او را ثقه است و از او روایت بسیار کرده
 در سال کعبه و پنجاه از هجرت و وفات یافت و اولاد او نوح و منصور و حمزه و یزید بن علی گفته شد و در کتاب نجاشی منسوخ است که ابو جعفر
 مولائی کوفی ثقه بود و آل صلب بن ابی بصیر دعوی لای او میکردند و از ایشان بنده و در روایتی او حدیث از اخبار صحابه و ثقات صحابان
 ایشان بود و از مصنفات او است کتاب تفسیر و کتاب نوادر حدیث و کتاب در در کتاب میزان نبوی در ترجمه ابو جعفر مذکور است
 که ثابت بن یزید ابی صفیه ابو حمزه الثمالی مولی صلب بن ابی بصیر و از آنس پیشی و طایفه روایت نموده و کعب و ابو نعیم و جماعتی از او روایت
 نموده احمد بن حنبل و ابن معین گفته اند که او چیزی نیست و ابو جعفر گفته این حدیث را از ثقه گفته که ثقه نیست و از حدیث ابن موسی نقل کرده
 که بعد از نزد ابو حمزه الثمالی بودم که عبد الله بن مبارک پیش او آمد پس ابو حمزه حدیثی در باب عثمان روایت کرد و در آن شأن شروع در طعن
 عثمان کرد پس ابن مبارک برخواست و آنچه از روایت او احادیث و نوشته بود باره کرد و سر و زلفت و سیلیمان در او در قومی از ائمه شریفه است
 اینست کلام ذمبی و از کلام او اینقدر ظاهر شد که ابو حمزه از فضل او اکابر فرقت حدیث بوده تا آنکه مثل کعب و ابو نعیم و عبد الله مبارک را از او
 استعاده نموده اند و پندار مطلوب شیخ ابو علی طبرسی در کتاب احتجاج از ابو حمزه نقل نموده که او گفت روزی حسن بن علی بن ابی حمزه حضرت امام
 محمد باقر آمد و گفت نزد تو آمده ام تا از تو معانی بعضی آیات کلام الهی را سوال کنم پس آنحضرت فرمودند که توفیق بصره نیستی حسن بن علی
 میگویند آنحضرت فرمودند که پس جمیع اهل بصره از تو اخذ میسازند گفت بی آنحضرت گفت کاری عظیم کردن گرفته و بمن از تو چیزی رسید
 میدانم که چنانست یا بر تو دروغ بسته اند حسن گفت آن که ام است آنحضرت فرمودند که میگویند که تو بان قابل شده که خدا تعالی بندگان
 خلق نموده و امور ایشان را تفویض نموده پس حسن پاک شد آنگاه آنحضرت فرمودند که در کتاب خدا تعالی خوانده باشی آنکه در شان
 بعضی فرموده اند که کتبت امیر و آنرا آنکه از او روایت نمودم در شان او خونی عارض میشود یا حسن گفت آنحضرت گفت که من آنی را بر تو خوانم که
 کان من آنست که تو تفسیر آن نه بر وجهی که مقصود از آنست کرده و هر گاه چنین کرده باشی طلاق شده و دیگر از نیز از مصلحت خود طلاق
 حسن گفت که آن آیه که ام است گفت آنجا که تفسیر نماید و جعلنا بینهم و بین القدری التي باذکنا جنها عنری
 غایبها و قد ناهیها الکتب تا آنجا که فرموده امین امین من سیده که تو بر دم قوی داده که مراد از قوی مکه است و حال آنکه مکه
 که راه میرند و اهل آنجا را میسرانند و مال ایشان را میزد پس چگونه امین باشد بلکه خدا تعالی درباره ما اهل بیت شما کرده او ما تیم آن قوی
 مبارک و ضمیر منم رحمت بجای که او را افضل و حق داداشته باشد و مراد بقوله علی ما هر اهل علم از او یاری است که احکام الهی از او اخذ نموده
 بشیعه ما رسانند و حاصل معنی آیه آنست که گردانیدیم میان شیعه اهل بیت و قرای مبارک که این سینه قرای پیرو را که راویان و مقتبسان
 از مشکوه علوم ایشانند تا علوم ایشان را بشیعه ایشان رسانند و دیگر آنکه از علم است زیرا که علوم ما در حلال و حرام و فرائض و احکام علیا و
 اللیالی و الایام میرکند موسی بن زمره کرام و مراد بقوله تعالی آمین نیست که هر گاه آن علوم را از حدیث خود که بان ما روایت نموده
 این خواهند بود از شک و ضلال استسبای حرام و حلال زیرا که علوم آسمانی بوجوب نفس الهی بذریه مصطفی نسی شده و ما نیز آنذریه
 و اشاء تر فلو قلت لك ما اذحبت ما ليس لك و ليس لك ما جاءك البصيرة و اقل بينك الا ما عيلتة منك و كلف
 عليك قياتك ان تقول ما تقول فان الله عز وجل لم يفرغ من الامر الا خلقه هتائمه و صنفوا ولا يؤمنهم على ما اكلوا
 نویر بن فایزه ابو جهم الكوفی شیخ حسن بن داود او را احمد و گفته و علامه علی در روایت او توفیق کرده و گفته که اخباری که در او مذکور است
 موجب مدح و قدح نیست فخری زوایه من الموقنین و در کتاب نجاشی مذکور است که او از پدر خود که شمس سعید بن جعفر بود روایت نموده
 مولای امام ثمالی در حرا سبطان بنم و از سابقین بن حواری روایت نموده که از یونس بن یحیی که از محمد ثمالی روایت نموده که سبب است که تو از او
 اخذ حدیث میکنی حال آنکه اسیر است از او که محمد ثمالی نیست روایت نماید و در جواب گفت ما اصنع به کائناتنا فضیلتنا یعنی
 میکنیم حدیثی که در فضیلت او است و در کتاب میزان نبوی مذکور است که مؤیدین ابی فاخته ابو جهم الكوفي مولی ام هانیه بنت

که راضی نیست اند که ما از شیعه ایشان باشیم بواسطه نقصانیکه در دین مایه بینند و همچنین نسبت کردی تا برسد که راضی نیست با کسی که از شیعه او باشیم و اگر تفصل کند و ما را بعدگی خود قبول نماید نیست عظیم فضل جسم بر او داشته باشد پس شریکیت تبسم نمود و گواهی است از قبول نکردن راه که بعد از این واقعیت صحیح فرستیم و صورت واقعه شریکیت ابرض رسانیدیم آنحضرت فرمودند ما شریکیت شریکیت بیشتر از این انتشار یعنی چه باعث شده شریکیت را با کسی که اظهار عداوت و دشمنی نماید خدا تعالی بپای او را در دوزخ ببندد مایه تبسم سازه و همچنین از محمد بن مسلم روایت نموده که گفت شبی بر پشت بام خود خوابیده بودم شنیدم که کسی در خانه مرا میزند پس آن را زادم که کیست گفت که منم کنیزک تو رحمت الله من بخبار بام رفتم و سر کشیدم دیدم که زنی ایستاده است چون مرادید گفت دختر ز عروس من حمله بود و او را در دوزخ اندن گرفت و ما زانیده باز در دوزخ زدند شکم او حرکت میکند که کار باید کرد و حکم صاحب شرع در این باب چیست پس با و گفتم ای امواته مثل اینست در روز از حضرت امام محمد باقر پرسیدند آنحضرت فرمودند که شکم مرده را بشکافند و فرزند را بیرون آرند و چنان کن بعد از آن با و گفتم کای امواته من دیدم که در زانو محمول و احتساب بر سر ترا بسوی من که راه نمود گفت نزد او نیفتد که صاحب مایه قیاس است بجهت حکم انجیل زنده بودم گفت که من انجیل چیزی میدانم نزد محمد بن مسلم ثقی بر او که او ترا از حکم انجیل خبر خواهد داد و هرگاه ترا در این مسئله قوی بود تو نزد من باز می آید از آن خبره پس با و گفتم برو سلامت و چون صبح شد مسجد رفتم دیدم که ابو حنیفه نشسته و همان مسئله را با اصحاب خود در میان ارد و از ایشان سوال میکند و میخواهد که آنچه از من جواب آن مسئله باور رسیده بنام خود اظهار کند پس از گوشه مسجد تنجی کردم و جنبیدم گفت خدا میامرزند ترا بکار و اگر آن مسئله نفسی نیمی خودمانی بودم تبسم و از این گفتن روایت نموده که گفت بخدمت حضرت امام جعفر رفتم آنحضرت فرمودند که شنیدم که امام محمد باقر گواهی داده است نزد ابی لیلی و او گواهی محمد را در دوزخ نموده باید که هرگاه بگویند روی این ابی لیلی خود را برسانی و بگویی که سه مسئله از تو میسر می آید که از روی قیاس جواب آن گوید و همچنین گویی که اصحاب چنین چنین گفته اند بعد از آن از او سوال کنی از حکم آنکه کسی شک کند در دو رکعت اول از نماز وضو و از آنکه اگر کسی با کجا با بدن او بول رسیده باشد چگونه آنرا بشوید و از آنکه کسی بی هفت شکر نریزه میکرد و یکی از او کم شده چه کار کند و هرگاه ظاهر شود که حکم آنرا ندانند بگویی و را که جعفر بن محمد تو پیغام فرستاده که چه چیز باعث شد ترا که گواهی کسی را که عارف تر است از تو با حکام خدا تعالی اما تراست بگویی حضرت پیغمبر در دوزخ بود که گویید که چون بگویم آنحضرت امام پس از آنکه خانه خودم نزد ابی لیلی رفتم و او را بطریق که حضرت امام آوصیت نموده بود گفتم که تو را از سه مسئله سوال میکنم میخواهم بدانم سایل از روی قیاس خودی می بکنی اصحاب خود حواله کنی گفت بسیار آنچه داری گفتم چیست حکم آنکس که شک کند در دو رکعت اول از وضو پس بگفته سر بر زمین انداخت پس بگفت و گفت که اصحاب چنین گفته اند گفتم که من شرط کرده بودم که مجرد قول اصحاب خود را بگفت منازک گفت غیر از این جواب ندارم بعد از آن پرسیدم که چون جامه کسی با بول رسیده باشد چگونه آنرا بشوید با تا مل نموده گفت که اصحاب چنین گفته اند و چون من گفتم که این خلاف شرط است گفت نزد من اصحاب انجیل نیست بعد از آن سئوال می جارا پرسیدم و در آنجا نیز تا مل بسیار نمود و گفت که اصحاب چنین گفته اند و چون گفتم که مخالف شرط است اظهار آن جواب دیگر نمود آنگاه من پیغام حضرت امام باور رسانیدم و گفتم که آنحضرت میفرمایند که چه چیز ترا بر آن داشت که گواهی کسی را که از تو بشناسد با حکام خدا تعالی و بگویی حضرت پیغمبر را در دوزخ بودی این ابی لیلی گفت که گواهی او را در دوزخ گفتم محمد بن مسلم اطلاق فی القیاس پس آنحضرت فرمودند بخور که حضرت امام جعفر این پیغام من فرستاده است من بر طبق آن بگویم خوردم بر محمد بن مسلم را نزد خود طلبید تا بروی عود که سابقا بود گواهی او و شادان در آنجا نیز کرده روایت نموده اند که محمد بن مسلم چهار سال بعد از آنکه امامت نمود از خدمت حضرت امام محمد باقر پیغام فرستاد احکام دینی معارف یعنی نموده بعد از آن حضرت امام جعفر صادق استعاذه حقایق نمود و از او منقول است که میگفت کسی من را حدیث از حضرت امام محمد باقر آخذ نموده ام و بعد از آن از خلف صدق او امام جعفر صادق شانه هزار حدیث فرما کردیم و اینها از او نقل است که بگفته رفتم بسیار بجا بودم و حضرت امام محمد باقر را از حال من خبر دادند پس دست یکی از غلامان خود کوزه آبی را به بندیل بخیدم و من دستم را از آن بدم و او گفت بخور این آبرو را که مرا کرده اند که باز نگردم تا تو این آبرو را بخوری چون آب خوردم غلام گفت ترا فرموده اند که هرگاه آب خوردی پیش پای من در آنجا تا مل کردم سبب آنکه پیش آن قدرت بر قیام نداشتم و چون آن بدردمان من قرار گرفت چنانچه شایسته در من ظاهر شد که گفتی بند از پای من دور کرده اند پس توجه ملازمت آنحضرت شد و از پیش رخاانه اذن دخول طلبیدم آنحضرت آواز شنیدند و بیایم بلند فرمودند که خوش شد بسیار پس که یکسان با ندرت در آمد و دستها را گریه بر آنحضرت سلام کردم و دست پای مبارک او را طلبیدم بوسیدم آنحضرت فرمودند که سبب گزیده تو چیست گفتم جانم فدای تو باد بر عزت خود و شفقت دودی او و عدم قدرت بر گزیده

و این مسئله را در کتاب خود در این باب درج کرده است و در این مسئله قیاس است بجهت حکم انجیل زنده بودم گفت که من انجیل چیزی میدانم نزد محمد بن مسلم ثقی بر او که او ترا از حکم انجیل خبر خواهد داد و هرگاه ترا در این مسئله قوی بود تو نزد من باز می آید از آن خبره پس با و گفتم برو سلامت و چون صبح شد مسجد رفتم دیدم که ابو حنیفه نشسته و همان مسئله را با اصحاب خود در میان ارد و از ایشان سوال میکند و میخواهد که آنچه از من جواب آن مسئله باور رسیده بنام خود اظهار کند پس از گوشه مسجد تنجی کردم و جنبیدم گفت خدا میامرزند ترا بکار و اگر آن مسئله نفسی نیمی خودمانی بودم تبسم و از این گفتن روایت نموده که گفت بخدمت حضرت امام جعفر رفتم آنحضرت فرمودند که شنیدم که امام محمد باقر گواهی داده است نزد ابی لیلی و او گواهی محمد را در دوزخ نموده باید که هرگاه بگویند روی این ابی لیلی خود را برسانی و بگویی که سه مسئله از تو میسر می آید که از روی قیاس جواب آن گوید و همچنین گویی که اصحاب چنین چنین گفته اند بعد از آن از او سوال کنی از حکم آنکه کسی شک کند در دو رکعت اول از نماز وضو و از آنکه اگر کسی با کجا با بدن او بول رسیده باشد چگونه آنرا بشوید و از آنکه کسی بی هفت شکر نریزه میکرد و یکی از او کم شده چه کار کند و هرگاه ظاهر شود که حکم آنرا ندانند بگویی و را که جعفر بن محمد تو پیغام فرستاده که چه چیز باعث شد ترا که گواهی کسی را که عارف تر است از تو با حکام خدا تعالی اما تراست بگویی حضرت پیغمبر در دوزخ بود که گویید که چون بگویم آنحضرت امام پس از آنکه خانه خودم نزد ابی لیلی رفتم و او را بطریق که حضرت امام آوصیت نموده بود گفتم که تو را از سه مسئله سوال میکنم میخواهم بدانم سایل از روی قیاس خودی می بکنی اصحاب خود حواله کنی گفت بسیار آنچه داری گفتم چیست حکم آنکس که شک کند در دو رکعت اول از وضو پس بگفته سر بر زمین انداخت پس بگفت و گفت که اصحاب چنین گفته اند گفتم که من شرط کرده بودم که مجرد قول اصحاب خود را بگفت منازک گفت غیر از این جواب ندارم بعد از آن پرسیدم که چون جامه کسی با بول رسیده باشد چگونه آنرا بشوید با تا مل نموده گفت که اصحاب چنین گفته اند و چون من گفتم که این خلاف شرط است گفت نزد من اصحاب انجیل نیست بعد از آن سئوال می جارا پرسیدم و در آنجا نیز تا مل بسیار نمود و گفت که اصحاب چنین گفته اند و چون گفتم که مخالف شرط است اظهار آن جواب دیگر نمود آنگاه من پیغام حضرت امام باور رسانیدم و گفتم که آنحضرت میفرمایند که چه چیز ترا بر آن داشت که گواهی کسی را که از تو بشناسد با حکام خدا تعالی و بگویی حضرت پیغمبر را در دوزخ بودی این ابی لیلی گفت که گواهی او را در دوزخ گفتم محمد بن مسلم اطلاق فی القیاس پس آنحضرت فرمودند بخور که حضرت امام جعفر این پیغام من فرستاده است من بر طبق آن بگویم خوردم بر محمد بن مسلم را نزد خود طلبید تا بروی عود که سابقا بود گواهی او و شادان در آنجا نیز کرده روایت نموده اند که محمد بن مسلم چهار سال بعد از آنکه امامت نمود از خدمت حضرت امام محمد باقر پیغام فرستاد احکام دینی معارف یعنی نموده بعد از آن حضرت امام جعفر صادق استعاذه حقایق نمود و از او منقول است که میگفت کسی من را حدیث از حضرت امام محمد باقر آخذ نموده ام و بعد از آن از خلف صدق او امام جعفر صادق شانه هزار حدیث فرما کردیم و اینها از او نقل است که بگفته رفتم بسیار بجا بودم و حضرت امام محمد باقر را از حال من خبر دادند پس دست یکی از غلامان خود کوزه آبی را به بندیل بخیدم و من دستم را از آن بدم و او گفت بخور این آبرو را که مرا کرده اند که باز نگردم تا تو این آبرو را بخوری چون آب خوردم غلام گفت ترا فرموده اند که هرگاه آب خوردی پیش پای من در آنجا تا مل کردم سبب آنکه پیش آن قدرت بر قیام نداشتم و چون آن بدردمان من قرار گرفت چنانچه شایسته در من ظاهر شد که گفتی بند از پای من دور کرده اند پس توجه ملازمت آنحضرت شد و از پیش رخاانه اذن دخول طلبیدم آنحضرت آواز شنیدند و بیایم بلند فرمودند که خوش شد بسیار پس که یکسان با ندرت در آمد و دستها را گریه بر آنحضرت سلام کردم و دست پای مبارک او را طلبیدم بوسیدم آنحضرت فرمودند که سبب گزیده تو چیست گفتم جانم فدای تو باد بر عزت خود و شفقت دودی او و عدم قدرت بر گزیده

بسیار در این باره استیغای مشاهده دیدار تو میکریم پس سخت فرمودند که قلت قدرت بر طاعت وصال اجابا برست کتبا
 اجاب خود را بان سخن ساخته و در امر غربت تو را تاشی و ملاقت است با پدر من ابی عبد الله محسن و جدا ماندن از وطن شریف خویش
 در زمین که بلاد ساحل فرات و یکی تو منان در این میان غریبه و از موافقت این خلق منکوس بی اضیبت تا وقتی که از دار دنیا بجا رحمت
 ایزدی روند و اما آنچه گمش از دوستی خود بفریب و نظر کردن بر روی پس بد آنکه خدا تعالی عالم است آنچه در دل تست و جزای تو بر اوست
 و در کتاب خلاصه مذکور است که در سال یکصد و پنجاه وفات یافت رحمة تعالی زراره بن ابی عیینة الشیبانی الکوفی در کتاب ابن ابی
 مذکور است که او از راویان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بود و او صدق اهل زمان خود و فضل ایشان بود و حضرت
 امام جعفر صادق در باره او فرمودند که کولاً ذرارة لعلنا ان احادینا بی سبب و در آخر کلام این او مذکور است که حال زراره
 اوضاع آنست که محتاج بایضاح باشد و او را در پیروان فاضل بود که یکی حسن و دیگری حسین نام داشت و علامه حلی قدس سره در کتاب خلاصه گفته
 که او شیخی بود از اصحاب با در زمان خود و مقدم قاری و فقه و متکلم و ادیب و شاعر بود و بکلیه دین و فضل آراسته بود و در روایت صادق
 و در کتاب گمش از زراره نقل نموده که گفت حضرت امام جعفر بگفتند که ای زراره اسم تو در اسمی اهل بیت بی الف نوشته شده است گفتیم
 فدای تو شوم نام من عبد رب است و من بلقب خود مشهور بر زاره شده و از او نیز نقل نموده که میگوید که بر حرف که از حضرت امام جعفر شنیدم
 ایمان من زیاد میشود و از ابن ابی عمیر که از فضیله شیعه نقل کرده که روزی بحسین بن دراج که از اعظم فقها و محدثان این طایفه است گفتیم که
 نیکوست وجه زمینت دارد و مجمل فایده تو بحسین گفت و آنست که باین حال زراره را بن عیینة بن زبیر بصیوان کتب بودیم نزد معلم و از فضل بن علی
 روایت نموده که گفت از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که فرمودند که دو سترین مردم از زنده و مرده شما نزد من جاکند بریدین مویه اهل
 زراره و محمد بن مسلم و اول از آنحضرت نیز روایت نموده که میفرموده اند که زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم و برید از جمله کسانیند که خدا تعالی
 در باره ایشان فرموده التابوا التابوا و اولیاءکم المقربون و نیز از آنحضرت روایت نموده که فرموده اند ما احداثا ذکرنا
 و احادیثنا فی الازرارة و ابوبصیر لیسلم و بریدین مویه العجلی کولاً هو لادم ما کان احدکم یظن
 هدیه هو لادم حقاظ الدین و امناء الی علی حلال الله و حرامه و هم التابوا التابوا الدنیا و التابوا التابوا الی اخره
 و در کتب ما یسناده الی محمد بن عبد الله بن زرارة و ابی عمیر الحسین و الحسن بن عبد الله بن زرارة قال قال
 ابو عبد الله اقره منی علی و الیک السلام و قل له ای ائمة اعباک فاعا منی فان الناس قالوا علیهم و
 الی کل من قربناه و حیدنا مکانه لا یدخل الادی فینم نخبه و تقربیه و برمون محبتنا له و قربیه و
 ذنوبه منا و برتون دخال الادی علیهم و قل و یجدون کل من عبنا من فایما اعبیک لایک رجل اشتهرت بالملیک
 الینا و انت فی ذلک مذموم عندنا لیس غیر محمود الا شرفا جبت ان اعبیک لیسجدوا امرک فی الدین و یكون ذلک
 منادفح شرم عنک لیقول الله عز و جل اما التفسیر فکان لیساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعبیها و کان
 و دام ملک ماخذ کل سبب غضبا فانم المثل بهما الله فایک و الله احب الناس الی و احب اصحاب الی
 حیا و متیا و انت افضل من ذلک البحر القمام الزاخر من و الی ملک ظلوما غنوما برقت عبود کل
 سفینه صلیح ترده من بحر الهدی لباخذها غضبا ثم یغیبها و اهلها فرحیه الله علیک حیا و رحمته
 فدینوا نه علیک متیا و لقد اذی الی ابناک الحسین و الحسن رسالتک خاطبها و کلاهما و رعاها و
 لصلاح ابیها کما حفظ الغلامین فلا یضیق صدق من الی امرک الی عم و امرتک به و انما ابو عبد الله
 الی امرتک به فلا والله ما امرتک و لا امرناه الا بامر و سعاد و سعیم الاخذ به لیکل ذلک یسار یف معیا
 توافق الحق و لو اذن لنا لتعلم ان الحق فی الذی امرنا کم به فرددوا الینا الامر و سلوا لنا و اصیروا لکم منا
 فارضوا بها و الله فرق بینکم فهو داعیکم الذی یترعاه الله خلقه فهو امرتک بمصلح غنیه فاد امرها
 فان شلک فرقیبنا السلام ثم یجمع بیننا لیا من من فادها و خوف عدو ملک انار ما باذن الله و بانها بالامن من ما تمیم
 و الفرج من حید علیکم بالتسليم و الرد الینا و انظار امرنا و امرکم و فرحنا و فرحکم و لو قد قام فاینا و بکم
 متکلینا ثم استانتکم قلم القرآن و شرایع البیز و الاحکام و امرنا بکم انزل الله علی محمد لا نکره

منه

ابصار فیکم ذلک البوا نیکاً و شديداً ثم لم تستمعوا علی بن ابي طالب و لم یقره الامین تحت حید الشیب فوق رقابکم ان
 الناس یعدون نجاتهم من رب الله بهم من کانت من قبلکم فتمتوا و انک لو اوحى فوا و اذ اولیة دین الله و تقصوا
 منه فماین شیء علی الناس البوم الا وهو منخرف عما نزل به الوحی من عند الله فاجب حجتك الله من حيث يدعی
 الی حجت یدعی حتی بلدی من قسما یفیکم دین الله استینافاً و علیک بالصلوة التامة و الا و یبین و علیک بالحدیث ان
 تمهل بالافراد و سوی القسح اذا قدمت مكة فطف و سبیت فحنت ما اهلکته و هو قلب الحج عمره اخلت الی بؤ
 الترویة ثم استنایف الاهدال بالحدیث مفرد الی من و تشهد المنا سیک بعینات و المنزلة فکذلک جمع
 رسول الله و هكذا امر خطایه ان یفعلوا ان یفعلوا اما اهلوا به و یقبلوا الحج عسرة و اما اقام رسول الله سره
 علی احراره لیسوق الی ساق معه فان الناس قاون و القارین لا یجمل حتی یبلغ هدیة حمله و تحمله المضر منی
 فاذا بلغ اهل هذا الذی امرنا لیسوق القسح قال من ذلك و لا یصحبو صدک و الذی ناک به ابو بصیر من صلوة
 احد و حین و الاهدال بالتمتع بالعمرة الی الحج و ما امرنا به من ان یهل بالتمتع فذلک عندنا معان
 و تضاریف کذلک ما یسنا و یسکم و لا یخالفت شیء منه الحق و لا یضاد و الحمد لله رب العالمین و سر و انشیأ
 الی الحسین بن زان قال قلت لابی عبد الله ع ان الی بقره علیک السلام و یقول لک جعلنی فداک الله لا یران
 الرجل قال و جلان بعدمان فکذرا ان یتکذرت و قلت فی فقال لای اقره اباک السلام و قل له و الله الی
 احب لک الخبر فی الدنيا و احب لک الخبر فی الآخرة و انا والله عنک راض قنا
 تنبانی ما قال الناس بعد هذا و در کتاب کشفی مطرو است که زراره بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق بدو ماه یا کوفه
 یافت و در خلاصه مذکور است که وفات او در سال یکصد و پنجاه بود و در کتاب نجاشی مذکور است که وفات او در سال یکصد و پنجاه بود
 و در کتاب نجاشی مذکور است که او را کاتبیت در تحقیق استطاعت و جبر و در کتاب میزان ذمبی مطرو است که ذواته بن اعین الکوفی اخو
 حمران بر حص قال العیلة فی الصغایر بنا یحیی بن یحیی بن خالد الثقفی بنا عبد الله بن حنبل الصدقی
 الی الصلاح عن ذواته بن اعین عن محمد بن علی بن عثمان قال قال الکتبی یأ علی الی یسئل احد غیره و بنا یحیی بن اعین عن
 سبینه متصوفا بن الساک قال حججت فلقاته ذواته بن اعین بالقادسیة قال ان الی لک حاجرة و عظمتها
 فقلت ما هی فقال ذالک جعفر بن محمد قال قرأه منی السلم و سلمه ان یحیی بن اعین انما من اهل النار ام من اهل الجنة
 فانکر ذلک علی فقال الی انه یعلم ذلک و لم یرال الی حقه اجبه فلما لقت جعفر بن محمد اخبرته بالکک کان منه فقال
 هو من اهل النار فوقع فی نفسه مما قال جعفر فقلت من اهل الجنة ذلک فقال من ادعی علی علیه هذا فهو
 من اهل النار فلما رجعت فلقاته ذواته فاخبرته بائنه قال الی انه من اهل النار فقال کان لک من جراب
 التور فقلت و ما جراب التور قال عمل معک بالقیمة قلت ذواته قال ما روی لک ذکر ابن ابي حاتم
 فی ترجمته سومی ان قال عن ابي جعفر یعنی الباقر قال سئلت التوری ما دانی ابا جعفر انشی
 حمران بن اعین شیخ الکوفی برادر زراره است که پیش از این احوال و مذکور شد و او ماتند زراره و دیگر برادران خود مثل عبد الله
 و بکر و عبد الرحمن مستقیم بود و در کتاب کشفی مطرو است که چهار کس از ایشان که اصحاب حضرت امام محمد باقره تیر بودند در زمان حضرت
 امام جعفر وفات یافتند و زراره تا عهد حضرت امام موسی باقی ماند و دید آنچه دید و حمران زاد و پس فاضل بود یکی حمزه و دیگری محمد و در کتاب
 کشفی مطرو است که حضرت امام جعفر صادق در باب حمران فرمودند که او از اهل جنات است و در روایتی دیگر فرمودند که حمران مؤمن است و کلمه
 سو کند که هرگز از ایمان خود بر نخواهد کرد و در آن حضرت روایت کرده اند که فرمودند که حمران از در خلوص اعتقاد میخفت که در زمانت
 تا صاحب الامر ممتد است و هر که از آن تجاوز کند خواه علوی باشد خواه غیر علوی از او سزاوارم و از حمران نقل است که میخفت دوست
 میدارم که آنچه در دل من است از اخلاص و محبت اهل بیت در دل کمتر کسی از شیعه ایشان باشد و اینها نقل است که حمران با صاحب خودی
 در روایات اهل بیت و فضایل ایشان از آن جماعت میخواند و اگر بعضی از آنها در آن شایسته کفری و کفر اشتغال نمیدادند باز ایشان را بر سرین
 آن روایت و فضایل میآورد و تا سده بار پنج میگرد و اگر زیاد از آن فاصله واقع میشد از مجلس ایشان میخاست می نمود و در کتاب میزان

در کتاب کشفی مطرو است که زراره بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق بدو ماه یا کوفه یافت و در خلاصه مذکور است که وفات او در سال یکصد و پنجاه بود و در کتاب نجاشی مذکور است که وفات او در سال یکصد و پنجاه بود و در کتاب نجاشی مذکور است که او را کاتبیت در تحقیق استطاعت و جبر و در کتاب میزان ذمبی مطرو است که ذواته بن اعین الکوفی اخو حمران بر حص قال العیلة فی الصغایر بنا یحیی بن یحیی بن خالد الثقفی بنا عبد الله بن حنبل الصدقی الی الصلاح عن ذواته بن اعین عن محمد بن علی بن عثمان قال قال الکتبی یأ علی الی یسئل احد غیره و بنا یحیی بن اعین عن سبینه متصوفا بن الساک قال حججت فلقاته ذواته بن اعین بالقادسیة قال ان الی لک حاجرة و عظمتها فقلت ما هی فقال ذالک جعفر بن محمد قال قرأه منی السلم و سلمه ان یحیی بن اعین انما من اهل النار ام من اهل الجنة فانکر ذلک علی فقال الی انه یعلم ذلک و لم یرال الی حقه اجبه فلما لقت جعفر بن محمد اخبرته بالکک کان منه فقال هو من اهل النار فوقع فی نفسه مما قال جعفر فقلت من اهل الجنة ذلک فقال من ادعی علی علیه هذا فهو من اهل النار فلما رجعت فلقاته ذواته فاخبرته بائنه قال الی انه من اهل النار فقال کان لک من جراب التور فقلت و ما جراب التور قال عمل معک بالقیمة قلت ذواته قال ما روی لک ذکر ابن ابي حاتم فی ترجمته سومی ان قال عن ابي جعفر یعنی الباقر قال سئلت التوری ما دانی ابا جعفر انشی حمران بن اعین شیخ الکوفی برادر زراره است که پیش از این احوال و مذکور شد و او ماتند زراره و دیگر برادران خود مثل عبد الله و بکر و عبد الرحمن مستقیم بود و در کتاب کشفی مطرو است که چهار کس از ایشان که اصحاب حضرت امام محمد باقره تیر بودند در زمان حضرت امام جعفر وفات یافتند و زراره تا عهد حضرت امام موسی باقی ماند و دید آنچه دید و حمران زاد و پس فاضل بود یکی حمزه و دیگری محمد و در کتاب کشفی مطرو است که حضرت امام جعفر صادق در باب حمران فرمودند که او از اهل جنات است و در روایتی دیگر فرمودند که حمران مؤمن است و کلمه سو کند که هرگز از ایمان خود بر نخواهد کرد و در آن حضرت روایت کرده اند که فرمودند که حمران از در خلوص اعتقاد میخفت که در زمانت تا صاحب الامر ممتد است و هر که از آن تجاوز کند خواه علوی باشد خواه غیر علوی از او سزاوارم و از حمران نقل است که میخفت دوست میدارم که آنچه در دل من است از اخلاص و محبت اهل بیت در دل کمتر کسی از شیعه ایشان باشد و اینها نقل است که حمران با صاحب خودی در روایات اهل بیت و فضایل ایشان از آن جماعت میخواند و اگر بعضی از آنها در آن شایسته کفری و کفر اشتغال نمیدادند باز ایشان را بر سرین آن روایت و فضایل میآورد و تا سده بار پنج میگرد و اگر زیاد از آن فاصله واقع میشد از مجلس ایشان میخاست می نمود و در کتاب میزان

بن عثمان کتاب رسایل ابی بکر کتاب رسایل عمر کتاب رسایل عثمان کتاب حدیث یعقوب بن جعفر بن سلیمان کتاب الطبیب کتاب
 الریاض کتاب التمثیل بکتاب قطیع الهستی کتاب قطیع ابی بکر و عثمان کتاب الفرس کتاب اخبار ابی داود کتاب بحاب
 کتاب الدنایه و الدرهم کتاب اخبار الاحف کتاب اخبار یزید کتاب الوفود علی الهستی ابی بکر و عثمان کتاب مقتل محمد بن ابی بکر کتاب
 السخار و الکرم کتاب الاقتصاد کتاب البیض و الشیح کتاب اخبار قبر کتاب الولایه و الزیارات کتاب زیارات الازد کتاب اخبار شیخ کتاب
 اخبار حسان کتاب اخبار فضل النشابة کتاب اخبار سلیمان کتاب اخبار حمزة بن عبد المطلب کتاب اخبار یحیی کتاب اخبار مصعب بن صوفی
 کتاب اخبار یحیی کتاب اخبار الفرزدق کتاب الزبید کتاب العتاص کتاب الکر کتاب الموعظ کتاب اخبار جعفر بن محمد
 کتاب اخبار موسی بن جعفر کتاب مناظرات علی بن موسی الرضا کتاب اخبار عقیل بن سطلاب کتاب اخبار سید بن محمد کتاب اخبار یحیی
 مردان بن محمد کتاب اخبار العرب الفرس کتاب اخبار البراهیم کتاب هدیه بن حشوم کتاب اخبار محمد بن کتاب اخبار سید بن کتاب
 مقتل عثمان کتاب اخبار ایس بن معویه کتاب اخبار ابی الفضل کتاب الفکار کتاب التردد شیخ نجاشی بعد از ذکر کتب مذکوره گفته اند
 جمله کتب ابی احمد جلودی بر وجهی که نام آنها را در فهرست داده ام و بعضی از آن کتب نیز دیده ام و گفت مراد بن عبد الله بن محمد بن
 که اجازه داد مرا بجمع کتب او ابو الحسن علی بن عبد الله بن حماد العدوی و من سیر ابو الحسن علی بن حماد شاعر حمزه را دیده ام و خبر داد مرا
 ابو عبد الله بن هدیه و او گفت که خبر داد مرا جعفر بن محمد که او گفت اجازه داد مرا عبد العزیز بن محمد بن محمد بن هبیب بن ابی نصر الایسی
 در کتاب نجاشی مسطور است که او از وجوه عرب بود که در کوفه بودند و اختصاص یافت به امر بن عبد العزیز و بعد از او بن زید بن
 یکی از ایشان او را بطریق رسالت بجانب پادشاه روم فرستاد که بعضی از مسلمانان را که در دست کفار روم پسر شده بودند خلاص
 سازد و از رویان ابی جعفر و ابی عبد الله بود و او را آن بیت در باب قصایم حضرت امیر المومنین و کتابی در نواد حدیث محمد بن الحسن
 بن ابی سیرة الزوانی در کتاب نجاشی مسطور است که اصل او از کوفه بود اما او پدر او قبل از آن ساکن نخل بودند و او پدر او از رویان
 ابی جعفر و ابی عبد الله بودند و معاذ بن مسلم بن ابی سیرة که بعد از این در سلک جمعی از ائمه نخل ذکر خواهد شد پسر عم محمد بن الحسن است
 و ایشان خاندان فضل و ادب بودند و کسانی نحوی مشهور علوم غریبه را از محمد بن الحسن و معاذ مذکور اند نموده و کسانی و فرزند کتب خود
 بسیار از ایشان حکایت میکنند و محمد را کتابت در بیان وقت و ابتدای کتابت هر دو کتاب عرب قرآن امیر فضل بن الفضل
 بن یعقوب بن عبد الله بن محارث بن نوفل بن محارث بن عبد المطلب الهاشمی ابن او گفته اند که او از اصحاب امامین جعفر باقر و جعفر
 صادق علیهما السلام بود و در کتاب کبشی مذکور است که او از نشأت بصره بود ابی هریران در مختار کبشی و کتاب ابن داود مسطور است
 که او شیخی است از صحابه امام محمد باقر علیه السلام و غیر ابی هریران کثرت مرود است و در مختار را از ابی هریران منقول است که گفت کن
 در خانه حسن بن حسین علوی پسر مردم چون آنست که مرا بکشت بخدمت امام محمد باقر و امام جعفر صادق است مرا از خانه خود اخراج نمود
 و در آن ایام حضرت امام محمد باقر پسرش من آمدند و فرمودند من رسیده که این شخص ترا از خانه خود اخراج نموده گفته ام علی حاتم فدای تو باد
 گفته که شنیده ام که تو در آن خانه تلاوت کتاب خدا تعالی بسیار میکردی و هر خانه که در آن تلاوت کتاب خدا نمایند نوری
 آنجا با آسمان بالا رود که بآن نور از دیگر خانه ها متماز گردد و مسجع بن عبد الملك بن سیدار در کتاب خلاصه و کتاب نجاشی و مختار کبشی
 مذکور است که او شیخ بکر بن اخیل بود و بصره و صاحب طایفه و قدر بود در میان ایشان و بزرگ مسامحه بود و او وجه بود از برادر خود عامر بن
 عبد الملك و او را در بصره عتق بسیار است و او اندکی از حضرت امام محمد باقر روایت نموده و از حضرت امام جعفر صادق بسیار روایت
 کرده و اختصاص تمام با حضرت دهشت تا آنکه آنحضرت روزی ابو گفت که ای ابوستیاری من ترا از برای روزی عظیم مبعودا آماده کردم
 و از این نهایت اعتماد آنحضرت با خلاص او ظاهر میشود و همچنین مسجع از حضرت امام موسی کاظم نیز استماع نموده و او را نواد بسیار است
 سلیمان بن خالد بن یحیی الاقطع الکوفی در کتاب نجاشی خلاصه مذکور است که او قاری قرآن بود و با زید بن علی غرض
 کرد و آنکست انور حرب بشیر یوسف بن عمر که امیر لشکر مخالف بود بریده شد و غیر او کسی از اصحاب حضرت امام جعفر باقر و زید بن جعفر
 برقی و غیر او نقل است که او در جنگ کربلا و چون در آن جزو اصحاب حضرت امام محمد باقر بود تا مور بود توبه کرد و با آنحضرت رجوع نمود
 و از رویان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام بود و در زمان حضرت امام جعفر صادق دفات نموده و بعضی بن عمر
 خواهر زاده سلیمان بن خالد مذکور است و در کتاب کبشی از او منقول است که گفت روزی با خاندان محمد سلیمان بن خالد مجلس حضرت امام جعفر

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

